

مُلْحَةُ الْأَعْرَابِ

تأليف:

ابومحمد قاسم بن علي مريزي بصرى

وفات:

سال ٥١٦ هجرى قمرى

ترجمه و شرح:

سيد مسلم تفت دار

مدرسه اميريه

جزيره قشتم – گياهدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَابُ: الْمَفْعُولُ لَهُ - وَيُقَالُ: الْمَفْعُولُ مِنْ أَجْلِهِ

١٤١. وَإِنْ جَرَى نُظْمُكَ بِالْمَفْعُولِ لَهُ فَاَنْصِبُهُ بِالْفِعْلِ الَّذِي قَدْ فَعَلَهُ
 ١٤٢. وَهُوَ لَعْمَرِي مَصْدَرٌ فِي نَفْسِهِ لَكِنَّ جِنْسَ الْفِعْلِ غَيْرُ جِنْسِهِ
 ١٤٣. وَغَالِبُ الْأَحْوَالِ أَنْ تَرَاهُ جَوَابَ: لِمَ فَعَلْتَ مَا تَهْوَاهُ
 ١٤٤. تَقُولُ: قَدْ زُرْتُكَ خَوْفَ الشَّرِّ وَغَضْتُ فِي الْبَحْرِ ابْتِغَاءَ الدَّرِّ

بَابُ: الْمَفْعُولُ مَعَهُ

١٤٥. وَإِنْ أَقَمْتَ الْوَاوِي فِي الْكَلَامِ مُقَامَ مَعٍ فَاَنْصِبْ بِأَلَا مَلَامٍ
 ١٤٦. تَقُولُ: جَاءَ الْبَرْدُ وَالْجِبَابَا وَاسْتَوَتِ الْمِيَاهُ وَالْأَخْشَابَا
 ١٤٧. وَمَا فَعَلْتَ يَا فَتَى وَسُعْدَى فَحَسَّ عَلَيَّ هَذَا تُصَادِفُ رُشْدَا

بَابُ: الْمَفْعُولُ لَهُ - وَيُقَالُ: الْمَفْعُولُ مِنْ أَجْلِهِ

۱۴۱. وَإِنْ جَرَى نُطْقُكَ بِالْمَفْعُولِ لَهُ فَأَنْصَبُهُ بِالْفِعْلِ الَّذِي قَدْ فَعَلَهُ
 ۱۴۲. وَهُوَ لَعْمَرِي مَصْدَرٌ فِي نَفْسِهِ لَكِنَّ جِنْسَ الْفِعْلِ غَيْرُ جِنْسِهِ
 ۱۴۳. وَغَالِبُ الْأَحْوَالِ أَنْ تَرَاهُ جَوَابَ: لِمَ فَعَلْتَ مَا تَهَوَّاهُ
 ۱۴۴. تَقُولُ: قَدْ زُرْتُكَ خَوْفَ الشَّرِّ وَغَضْتُ فِي الْبَحْرِ ابْتِغَاءَ الدَّرِّ

۱۴۱. و اگر مفعول له را بر زبانت جاری کردی پس آن را به فعلی که آن را انجام داده است؛ منصوب بگردان.

۱۴۲. و قسم به عمرم! که آن در ذاتش مصدر است. اما جنس فعل از جنس مفعول له نیست.

۱۴۳. و در اغلب احوال می بینی که مفعول له در جواب: چرا انجام دادی چیزی که دوستش داشتی و اشتهاش کردی؟

۱۴۴. می گویی: قطعاً به خاطر ترس از شرّ تو به زیارتت آمدم. و به خاطر جستجوی مروارید در دریا فرو رفتم.

شرح:

شرایط مفعول له:

۱. باید مصدر باشد. اما از جنس فعل نباید باشد. مانند: زُرْتُكَ خَوْفَ الشَّرِّ.

۲. برای بیان سبب وقوع فعل می آید. مانند: لِمَ غَضْتُ فِي الْبَحْرِ؟ غَضْتُ فِي الْبَحْرِ

ابْتِغَاءَ الدَّرِّ. به چه سببی یا چرا در دریا فرو رفتی؟ به خاطر جستجوی مروارید در دریا فرو رفتم.

۳. فاعل فعل و فاعل مفعول له یکی باشد. مانند مثال بالا که فرو رفتن در دریا و جستجو

کردن مروارید هر دو توسط من صورت گرفته است.

اما اگر بگوید: جِئْتُكَ مَحَبَّتِكَ إِيَّايَ. صحیح نیست. زیرا کننده‌ی کار در فعل: "من" است.

اما کننده‌ی کار در محبت: "تو" است. پس آمدن از طرف "من" صورت پذیرفته و محبت از

طرف "تو" انجام گرفته؛ در نتیجه اشتباه است که مفعول له قرار داده شود بلکه باید با حرف

جرّی که معنای تعلیل می دهد مجرور کرده شود تا جمله مستقیم و راست آید. مانند: جِئْتُكَ

لِمَحَبَّتِكَ إِيَّايَ.

٤. زمان وقوع فعل و مفعول له یکی باشد. مانند: وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ.

سوره اِسْرَاء، آیه ۲۷. همزمان که دخترانشان را زنده به گور می کردند ترس فقر در وجودشان بود.

اما اگر گفته شود: **تَأَهَّبْتُ السَّفَرَ**. صحیح نیست. زیرا انسان در شهر یا روستایش برای سفر آماده می شود اما هنوز به او مسافر گفته نمی شود. بنابراین زمان آماده شدن در آبادی اتفاق می افتد ولی مسافر به کسی گفته می شود که از محدوده ی آبادی خارج شود در نتیجه زمان وقوع فعل با مفعول له مطابقت نمی کند بلکه باید با حرف جرّی که معنای تعلیل می دهد مجرور کرده شود تا جمله مستقیم و راست آید. مانند: **تَأَهَّبْتُ لِلسَّفَرِ**.

حال اگر تمام شروط به جا آمد آیا واجب است که آن را مفعول له قرار دهیم؟ نه، واجب نیست بلکه اختیار دارد که آن را مفعول له قرار دهد یا آن را با حرف جر، مجرور کند. اما اگر نکره بود بهتر است که مفعول له قرار داده شود و مجرور کردن قلیل است. مانند: **قُمْتُ إِجْلَالاً لَكَ**.

و اگر ال داشت بهتر است که با حرف جر آن را مجرور کند. مانند: **ضَرَبْتُهُ لِلتَّأْدِيبِ**.

و اگر مضاف بود یکسان است. مانند: **زُرْتُكَ خَوْفَ الشَّرِّ**. **زُرْتُكَ لِخَوْفِ الشَّرِّ**.

بَابُ: الْمَفْعُولُ مَعَهُ

۱۴۵. وَإِنْ أَقَمْتَ الْوَاوَ فِي الْكَلَامِ مُقَامَ مَعَ فَانْصِبْ بِهَا مَلَامَ
 ۱۴۶. تَقُولُ: جَاءَ الْبَرْدُ وَالْجِبَابَا وَاسْتَوَتِ الْمِيَاهُ وَالْأَخْشَابَا
 ۱۴۷. وَمَا فَعَلْتَ يَا فَتَى وَسُعْدَى فَفَسْ عَلَى هَذَا تُصَادِفُ رُشْدَا

۱۴۵. و اگر در کلام، "واو" را به جای "مَعَ" قرار دادی پس بدون هیچ ملامت و سرزنشی آن را منصوب کن.

۱۴۶. می گویی: سرما به همراه قحطی (یا به همراه گرده افشانی کردن نخل) آمد. و آبها به همراه چوبهای اندازه گیری بالا آمدند.

۱۴۷. و ای جوان با (معشوقهات) سَعْدَى چه کردی؟. پس بر این قیاس بگیر که به رشد و صلاح اصابت می کنی.

شرح:

مفعول معه: اسم منصوبی است که بعد از واو به معنای "مَعَ" جهت بیان کسی یا چیزی که همراه آن فعل انجام گرفته و قبل از آن فعل یا اسمی که در تأویل فعل باشد؛ وجود داشته باشد. مانند: جَاءَ الْبَرْدُ وَالطَّيَالِسَةُ. أَي: مَعَ الطَّيَالِسَةِ. سرما به همراه شنل آمد. گاهی می شود که عطف امکان پذیر نیست و باید آن اسم را مفعول معه قرار داد. مانند: أَنَا سَائِرٌ وَالتَّيْلُ. من با رود نیل رفتم. در این مثال عطف ممتنع است. زیرا در عطف، معطوف با معطوف علیه در عامل مشارکت دارند. زیرا وقتی می گوییم: جَاءَ زَيْدٌ وَعَمْرُو يَعْنِي: جَاءَ زَيْدٌ وَجَاءَ عَمْرُو. پس زید و عمرو در فعل "جَاءَ" مشترکند. بنابراین در عبارت أَنَا سَائِرٌ وَالتَّيْلُ عطف ممتنع است زیرا نمی توان گفت: أَنَا سَائِرٌ وَالتَّيْلُ سَائِرٌ. زیرا عرب برای روان شدن آب از کلمه ی "سَارَ" استفاده نمی کند بلکه از کلمه ی "جَرَى" استفاده می کند. جَرَى الْمَاءُ.

همچنین: فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَائِكُمْ. عطف ممتنع است زیرا عرب برای اعیان از "أَجْمَعُ" ثلاثی مزید استفاده نمی کند بلکه از "جَمَعَ" ثلاثی مجرد استفاده می کند پس نمی توان گفت: فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَأَجْمِعُوا شُرَكَائِكُمْ بلکه اَجْمِعُوا شُرَكَائِكُمْ.

گاهی عطف ممتنع می‌شود زیرا با نیت تکرار عامل در معنا خلل ایجاد می‌شود. مانند:
مَاتَ زَيْدٌ وَطُلُوعُ الشَّمْسِ. زید به همراه طلوع خورشید وفات یافت.

در این مثال عطف ممتنع است و نمی‌توان گفت: **مَاتَ زَيْدٌ وَطُلُوعُ الشَّمْسِ**. زیرا اگر عامل را تکرار کنیم می‌شود. **مَاتَ زَيْدٌ وَمَاتَ طُلُوعُ الشَّمْسِ** بنابراین معنا فاسد می‌شود زیرا گفته‌ایم: زید وفات یافت و طلوع خورشید نیز وفات یافت.

مثالی دیگر: **لَا تَنَّهُ عَنِ الْقَبِيحِ وَإِثْيَانَهُ**. از کار زشت نهی نکن به همراه انجام دادن آن. عطف ممتنع است و نمی‌توان گفت: **لَا تَنَّهُ عَنِ الْقَبِيحِ وَإِثْيَانِهِ**. زیرا با نیت تکرار عامل، معنا فاسد می‌شود: **لَا تَنَّهُ عَنِ الْقَبِيحِ وَلَا تَنَّهُ عَنِ إِثْيَانِهِ**. از کار زشت نهی نکن و از انجام دادن آن نهی نکن.

اما جاهایی که اگر عطف کنیم از ضعف در لفظ و معنا خالی می‌شود پس عطف کرده می‌شود زیرا اصل است. مانند: **جَاءَ زَيْدٌ وَعَمْرٌو**.